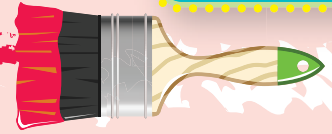


رنگ



● نوشته‌ی شکوه قاسم‌نیا ● تصویرگر: سحر حقگو

شنگول خان از بالای دیوار نگاه می‌کرد.

۲

آهای، چه خبره؟
چه کار می‌کنید؟

داریم خانه را رنگ می‌کنیم.
شنگول خان!



آقا موشه و خاله سوسکه در و پنجره‌های خانه را
رنگ می‌زدند.

۱

تو قرمز بزن، من آبی!



گفتم که شوهرت را رنگ
می‌کنم! این طوری...

۴



بله، بله؟
نفهمیدم! چی گفتی؟

پس من هم تو را رنگ می‌کنم
آقا موشه.

۳



خاله سوسکه دوید تا جلوی کار شنگول خان را بگیرد.
اما پایش به سطل رنگ خورد و رنگ ها ریخت.

۵

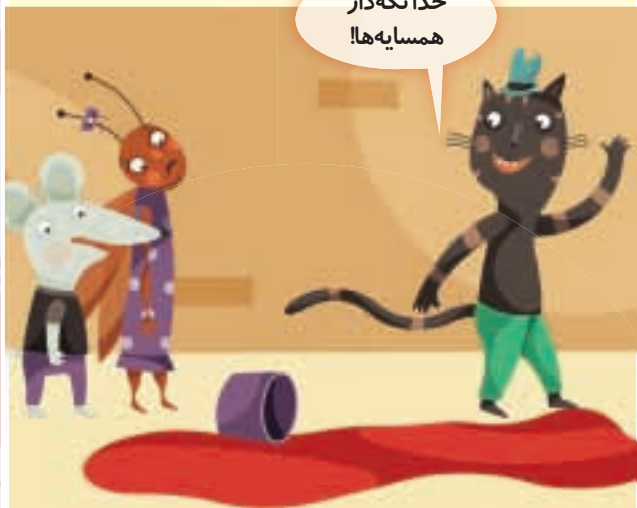
هه هه هه...
خیلی هم خوب شد.

وای... چه بد شد!



خدا نگه دار
همسایه ها!

۶



و عاقبت کار شنگول خان، این شد!

۸

حالا خوب شد...

هه هه هه...
چه خوش رنگ شدی!



اما یک دفعه...

۷

وای! دارم لیز می خورم...

